



۵۰۴

داستان حاج اسدا... بخشی، یکی از قدیمی ترین لبنیاتی های شهر
از ریختن ماست توی تغار تا آوردن شیر با موتور گازی از روح آباد

منبع کلسیم طلاب!

عکس: میلاد سمگانی / شهرآرا

قاسم عبداللهی شکیب با تخلیه روزانه ۳۰۰ کیسه آرد
۴۰ کیلویی، واسطه پخت نان در منطقه است
تنورهای شهر به بازوی تو گرم است

۶



۳

خطری جدی بیخ گوش رانندگان و شهروندان
در خیابان پنجتن ۴۷
ستون های مرگ در کمین خودروها

۷

پوش مردمی رنگ آمیزی قبور شهدای خواجه ربیع
با حضور پرشور نوجوانان و جوانان بسیجی برگزار شد
فرا تر از زیبایی

● یادرمیانی میان اهالی

رضا خوشدل، از دیگر همسایه های قدیمی این کوچه است که تعریف آن را از نوروزی این طور می شنویم: آقا رضا، بزاز مردم دار محله ماست. مشتری هایش را به خاطر نادار بودن، رد نمی کند و هزینه پارچه را برایشان قسط بندی می کند.

بزاز خوش نام محله بلال، از کودکی در همین کوچه زندگی کرده است. او وارث شغل پدرش، محمد بزاز است که با گذشت بیش از یک دهه از وفاتش، نام او همچنان بین اهالی محله بلال، زنده است. ورود ما به مغازه ای که دور تادور آن، مملو از طاقه های رنگارنگ پارچه است، با حضوری یکی از اهالی هم زمان شده است که برای حل دعوایش با یکی از همسایه ها، از آقا رضا تقاضای یادرمیانی دارد. خوشدل می گوید: یادرمیانی بین همسایه ها و قتم رامی گیرد با این حال تاجایی که بتوانم بین اهالی، وساطت می کنم تا کار به پاسگاه و دادگاه نکشد؛ چون خودم درگیر این جور کارهای قضایی بوده ام و می دانم که بعد از کلی وقت گذاشتن، شاید در آخر، به نتیجه ای که باید هم نرسی.

● سرآمد در همسایه داری

با کمک خوشدل، به خوار بار فروشی سید محمد طباطبایی راهنمایی شده ایم. اهالی او را به سید طباطبایی می شناسند. ۴۴ سال دارد و خاطرات شیرین کودکی اش، با در و دیوار همین کوچه گره خورده است: «آقا جانم خدا بیامرز، قبل از این خوار بار فروشی، میوه فروشی داشت. مرداد که جایش را می داد به شهرپور، فصل رب گرفتن شروع می شد. همسایه ها از مغازه ما گوجه می خریدند و می آمدند در حیاط بزرگ خانه مان، روی اجاقی که گوشه حیاط درست کرده بودیم، دسته جمعی رب می پختند.»

او می گوید: هر چند روابط دوستانه همسایه ها نسبت به قدیم، کمتر شده است. اهالی این کوچه در مقایسه با بسیاری از نقاط شهر، در همسایه داری، همچنان یک سر و گردن بالاتر هستند. کافی است یکی از آن ها، نیمه شب به دکتر نیاز داشته باشد. باید باشید و ببینید که بحث بین بقیه همسایه ها، بر سر این است که هر کدام می خواهد بیمار را با ماشین خودش به درمانگاه برساند.

همسایه به همسایه، دیدار پنجم، کوچه رسالت ۷۲

کاسبان کار راه انداز

فرزانه شهامت | کوچه رسالت ۷۲، برخوردار و ثروتمند است؛ نه از نظر ظاهر کوچه و شمایل خانه ها و مغازه هایش، بلکه به دلیل داشتن همسایه های همدلی که سرمایه های اصلی محله بلال به شمار می روند. پیدا کردنشان ساده است و انگشت اشاره هر کدام از اهالی، نشانه ای است برای راهنمایی ما به سمت مغازه همسایه های خوش نام و قدیمی شان.

● همراه در رفع مشکلات کوچه

قدمت سکونت جواد نوروزی در این کوچه، به بلندی ۳۷ سال عمر اوست. از کودکی، وردست برادرش، در خیاطی کار کرده و سال هاست که دوختن پیراهن مردانه، حرفه اش شده است. مغازه خیاطی او، پاتوق خاص پسندهایی است که مدل های بازاری به دلشان نمی نشیند یا پیراهن اندازه خودشان را به راحتی در بازار پیدا نمی کنند.

نوروزی پُر خلاف خیلی ها که به رسیدن به استقلال مالی و داشتن پس انداز مناسب، محله کودکی هایشان را ترک می کنند، به ماندن در همین محله اصرار دارد؛ چون بعد از پانزده سال کار، بین مردم شناخته شده است. او می گوید: محله ما، مستقل است و به هر فروشگاه و خدمتی نیاز داشته باشم، در کمترین زمان می توانم تأمین کنم. جای خوبی است برای زندگی. البته مثل هر جای دیگری از شهر مشکلات خودش را هم دارد. او برای برطرف کردن این مشکلات، دست روی دست نگذاشته، بارها با کمک دیگر اهالی، از دستگاه های مسئول، پیگیری کرده و نتیجه آن را هم کمابیش دیده است؛ مثل حذف پاتوق خلافتکارها در یکی از کوچه های اطراف.

همسایه به همسایه

۳

مطالبات مردم از شهردار منطقه ۳

۱۳۷

فیضی | جمعه سوم مرداد، طبق روال هر ماه، سید کمال الدین شاهچراغی، شهردار منطقه ۳ به همراه معاون فنی و اجرایی و مسئول روابط عمومی شهرداری این منطقه در مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷ حضور پیدا کردند و ۹۰ دقیقه پاسخ گوی مطالبات شهروندان بودند. در ادامه نگاهی گذرا به این برنامه داریم.

پرتکرارترین درخواست ها

۵ تماس به حوزه شهرسازی مربوط می شد که ۲ مورد آن از محله قرقی بود و شهروندان از فرایند صدور پروانه ساخت گلایه مند بودند. ۲ شهروند نیز درخواست هایی در خصوص ملک شخصی خود مطرح کردند.

حوزه عمران و حمل و نقل و ترافیک

طی ۳ تماس، شهروندان درخواست روکش آسفالت در خیابان های آیت... عبادی ۵۳، شهید هاشمی نژاد ۲۴ و رسالت ۹۱ داشتند.

درخواست های مردم در حوزه فضای سبز

یک تماس برقرار شد و شهروندی از محله مهرمار درخواست کرد بوستان آلاله به آبخوری و سط زباله تجهیز شود.

منطقه ۳ در تیرماه به روایت آمار

مجموع تماس های شهروندان منطقه ۳ در این ماه ۲۷۱۵ تماس بوده که بیشترین درخواست ها شامل حوزه خدمات شهری با ۱۳۱۷ تماس، نظارت بر ساخت و سازها با ۵۰۴ تماس و حوزه فضای سبز ۲۰۷ تماس بوده است.

درخواست های مردم در حوزه خدمات شهری

۵ تماس برقرار شد که مهمترین آن ها مشکل دیوای ضایعات در منزل مسکونی و نامناسب بودن نظافت خیابان شهیدان نظام دوست ۱۲ بود.

سایر

۳ شهروند تماس گرفتند و درخواست پلاک گذاری خیابان شهید هاشمی نژاد و آذین بندی خیابان رسالت در مناسبت های ملی و مذهبی و یک تقاضای شخصی را مطرح کردند.

تعداد تماس های نامرتب

۳ تماس

تعداد تماس های دریافتی

۲۰ تماس



شهرآرام چه پیگیری می کند

در هفته پیش رو گزارشی میدانی از مشکلات بوستان آلاله در محله مهرمار تهیه و در ادامه پاسخ آن را از مسئولان مربوط مطالبه خواهیم کرد.



خطری جدی بیخ گوش رانندگان و شهروندان
در خیابان پنجن ۴۷

ستون های مرگ در کمین خودروها

فیضی | خیابان پنجن ۴۷ خیابان پررفت و آمد منطقه ماست که در شمال بوستان ارم قرار گرفته است؛ بوستانی که این شب ها محل تردد بسیاری از خانواده ها و نو جوانان محله است. اما در همین خیابان، ستون های برق سال ها است بدون هیچ گونه جابه جایی یا اصلاحی، درست وسط مسیر خودروها جا خوش کرده اند و ممکن است هر لحظه، حادثه تلخی را رقم بزنند و جان رانندگان و سرنشینان خودروها و شهروندان عبوری را به خطر بیندازند.



مردم تا امروز، رانندگان شانس آورده اند که حادثه بزرگی برایشان رخ نداده است. با اینکه فاصله ستون ها تا بوستان، کمتر از ۱۰ قدم و از طرفی تردد شهروندان زیاد است، ظاهراً این موضوع از چشم مسئولان دور مانده است. برخی اهالی می گویند بارها به اداره برق و شهرداری گزارش داده اند، اما پاسخ روشنی دریافت نکرده اند.

● راه های رفته را دوباره رفتیم؛ نتیجه: هیچ!

مهدی هراتی، رئیس شورای اجتماعی محله پنجن که از آبان سال گذشته پیگیر رفع این مشکل است، می گوید: این یک مشکل جدی است؛ زیرا جان شهروندان در خطر است. آبان پارسل، جمعی از مسئولان شهرداری و شرکت برق را به محله آوردیم و وضعیت این خیابان و ستون های برق را از نزدیک دیدند. بعد از آن صورت جلسه ای هم تنظیم شد که یکی از آن ها جابه جایی ستون های برق بود.

او از بی توجهی مسئولان برای رفع این مشکل چندین ساله گلایه می کند و می گوید: تاکنون بارها پیگیری کرده ایم و مسئولان هم از محل بازدید کرده اند. اردیبهشت امسال پیگیر کار مادر شرکت برق تغییر کرد و ما ناچار شدیم مسیرهای طی شده را دوباره پیگیری کنیم. آخرین پاسخ شرکت برق این بود که شهرداری باید نقشه مصوب این معبر را در اختیارش قرار دهد تا درباره وضعیت و جابه جایی ستون ها تصمیم گیری کند.

برای پیگیری موضوع، به سراغ رئیس اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۴ رفتیم. احمد وفاکیش طی هفته جاری آخرین پیگیری هایش برای جابه جایی ستون های برق را در اختیارمان قرار می دهد تا منتشر کنیم.

● ترمزهای ناگهانی و خطرهای احتمالی

وارد خیابان پنجن ۴۷ که بشوید، با یک معبر با عرض حدوداً بیست متری روبه روی می شوید. همین وسیع بودن و خلوتی آن باعث می شود ناخودآگاه پارا روی پدال گاز بیشتر فشار دهید و سرعتتان را بیشتر کنید. بعد از اینکه سیصد متر از ابتدای این خیابان را طی کنید، چند ستون برق پیش رویتان سبز می شود و اگر به مسیر نا آشنا باشید، ممکن است شاخ به شاخ با ستون ها برخورد کنید. عباس محبی، یکی از اهالی قدیمی این خیابان، می گوید: این ستون ها زمانی که خیابان هنوز خاکی بود، کنار مسیر قرار داشتند، اما حالا که خیابان آسفالت شده و عرض معبر تغییر کرده است، همچنان در همان جای سابق پابرجا مانده اند. درست وسط مسیر خودروها. بارها پیش آمده است که رانندگان تازه وارد وقتی وارد این خیابان می شوند، تصورشان این است که خیابان یک دست است و هیچ مانعی در مسیرشان نیست اما صدای ترمزهای ناگهانی چیز دیگری می گوید.

● شرکت برق پاسخ روشنی نمی دهد

او در ادامه می گوید: همه ما می دانیم این ستون ها خطرناک است اما مسئولان، برنامه ای جدی برای جلوگیری از حوادث احتمالی ندارند. اگر یک بار خدایی نکرده تصادف مرگ باری اینجا رخ بدهد، چه کسی پاسخ گو خواهد بود؟

در گفت و گو با رانندگانی که از این مسیر عبور می کنند، نگرانی مشترک آن ها مشخص است: ستون هایی که در تاریکی شب، بدون هیچ شبرنگ یا علائم هشدار دهنده، میان خیابان ایستاده اند و

مراقبت ویژه از درختان در برابر گرما

اداره فضای سبز منطقه ۴ عملیات تقویت ۱۵۰ درخت نارون در حاشیه خیابان پنجن با محلول پاشی برگری شامل کود NPK، اسید آمینه و هیومیک را اجرا کرد. این اداره همچنین درخت شویی در معابر اصلی و پارک ها را به صورت مستمر را انجام می دهد تا درختان در برابر گرمای شدید و آلودگی های محیطی مقاوم تر شوند.

درخشش منطقه ۴ در اجرای طرح «ترنم زندگی»

منطقه ۴ شهرداری مشهد در اجرای طرح فرهنگی اجتماعی «ترنم زندگی»، بین مناطق سیزده گانه شهری موفق به کسب رتبه برتر شد. این طرح با محوریت مساجد و مشاوه های گروهی، برای سومین سال پیاپی در منطقه ۴ اجرا شده و با استقبال گسترده شهروندان روبه روبرو شده است. ارزیابی ها، عملکرد این منطقه را در اجرای طرح، خوب اعلام کرده اند.

آموزش کبدی در ساحل پنجن

دوره های تخصصی کبدی ساحلی با هدف آموزش و استعدادیابی و آمادگی برای المپیک ساحلی چین، در مجموعه ورزشی ساحلی منطقه ۴ مشهد آغاز شد. این دوره ها با حضور مربیان مجرب برگزار می شود. برنامه با همکاری هیئت کبدی استان و شهرستان مشهد اجرا شده و فرصتی مناسب برای علاقه مندان به این رشته فراهم کرده است.

شهر خبر

۴

به همت فرهنگ سرای زیارت و تشکل های منطقه برگزار شد

چهارشنبه زیارتی در تبادکان

فیضی | چهارشنبه گذشته، جمعی از شهروندان محله های پنجن، شهید قربانی و التیمور در قالب برنامه «چهارشنبه های زیارتی» به زیارت امامزادگان روستای تبادکان مشرف شدند. این برنامه معنوی با قرائت زیارت عاشورا آغاز شد و در ادامه، شرکت کنندگان ضمن بهره مندی از فضای معنوی امامزاده، از صبحانه ای ساده در فضایی صمیمانه بهره مند شدند. این برنامه از سوی فرهنگسراهای انقلاب و زیارت با هدف تقویت ارتباطات محله ای و احیای سنت زیارت های دسته جمعی برگزار و با استقبال خوب اهالی همراه شد.



داستان حاج اسدا... بخشی، یکی از قدیمی ترین لبنیاتی های شهر
از ریختن ماست توی تغار تا آوردن شیر با موتور گازی از روح آباد

منبع کلسیم طلاب!

داستان جلد

از شاگردی در کوچه حاج ابرام تا دکان دارای در طلب

سال ۱۳۲۲ در روستای فهالنج طیس به دنیا آمد و تا جوانی آنجا زندگی کرد. برای جوان هایی مثل او زندگی در روستا جای تنگی بود. وسعتی نداشت و اجازه نمی داد به کارهای بیشتر و متنوع تری دست بزنند. مهم تر اینکه، معاش و چرخاندن زندگی به این سادگی هان بود و باید فکری اساسی ترمی کرد. برای همین، خانواده بخشی، او اواسط دهه ۴۰، خودشان را برای زندگی به مشهد رساندند. او اولین کاری که کرد، شاگردی بود اما خیلی زود از مایه شاگردی اش استفاده کرد و استاد خودش شد: «من دو سال توی کوچه حاج ابرام شاگردی کردم. دکان زیر هتل ملائکه بود و تا قبل از خرابی فلکه حضرت، توی مغازه لبنیاتی کار می کردم. آنجا که خراب شد، آمدیم شاه آباد (ایثار فعلی) و مغازه کوچکی گرفتیم؛ همین جایی که الان کارگاه تولیدی ماست، زمینی را که مهریه زنم کرده بودم. فروختیم و اینجا را خریدیم و سال ۴۸ افتتاحش کردیم. فقط همین راسته ایثار تا میلان هشتم را که آنسایگاه بود. آسفالت کرده بودند؛ چون شاه می آمد و می رفت برای بازدید از آسایشگاه. بقیه خاکی بود و بعدش کم کم آسفالتش کردند.»

وقتی می پرسیم اصلا پای ماست و کره از کجا به زندگی حاج اسدا... باز شد، او جواب ساده ای می دهد: «من با لبنیات برخورد کردم و شد کاروکاسبی ام. فقط همین.»

قاسم فتحی را رسته خیابان علیمردانی ۹ تا ۷ محل تجمع جذاب ترین و کهنه کار ترین شغل های بیست متری طلاب است. یکی اش بستنی دقت است و دیگری لبنیاتی حاج اسدا... بخشی که دیگر کم کم باید تولد شصت سالگی اش را جشن بگیرد. دکان دونبش شیشه ای که ملت می تواند هر وقتی که دلشان خواست، تمام فرایند ماست بندی و کره گیری و هر چیزی را که اینجا تولید می شود، با چشم خودشان ببینند. اسدا... خان می گوید هر کسی بخواهد می تواند هر چه قدر دوست دارد اینجا بایستد و کارمان را تماشا کند. قدیم ترهای محل می گفتند بخشی ها اولش مغازه خیلی کوچکی به اندازه پراید داشتند. سطل خالی را که می بردی، روی آن شماره می زد. توی آن شیر را میاه می کرد و فردا سطل پر از ماست را تحویل می داد. حاج اسدا... بخشی خودش اهل یکی از روستاهای طیس است و وقتی تقریباً بیست و پنج ساله بوده، یعنی دوسه سال بعد از دواجش، به مشهد می آید و شروع می کند به شاگردی در یک لبنیاتی و چند سال بعدش هم می رود به محله ایثار و با پدرش دکان خودش را می خرند و کاسبی خودشان را راه می اندازند و حالا همان کسب و کار به تکه ای از هویت محله ایثار تبدیل شده است. با آقای بخشی هشتاد و دو ساله، وسط تولیدی اش، زمانی که دیگر ماست ها را داشتند می ریختند توی سطل و دستگاه تلمی داشت دوغش را درست می کرد. کنار اسدا... پسرش، نشستیم زیر پنکه سقفی قدیمی شان و شروع کردیم به گپ زدن.

برو لبنیاتی بخشی، باز است

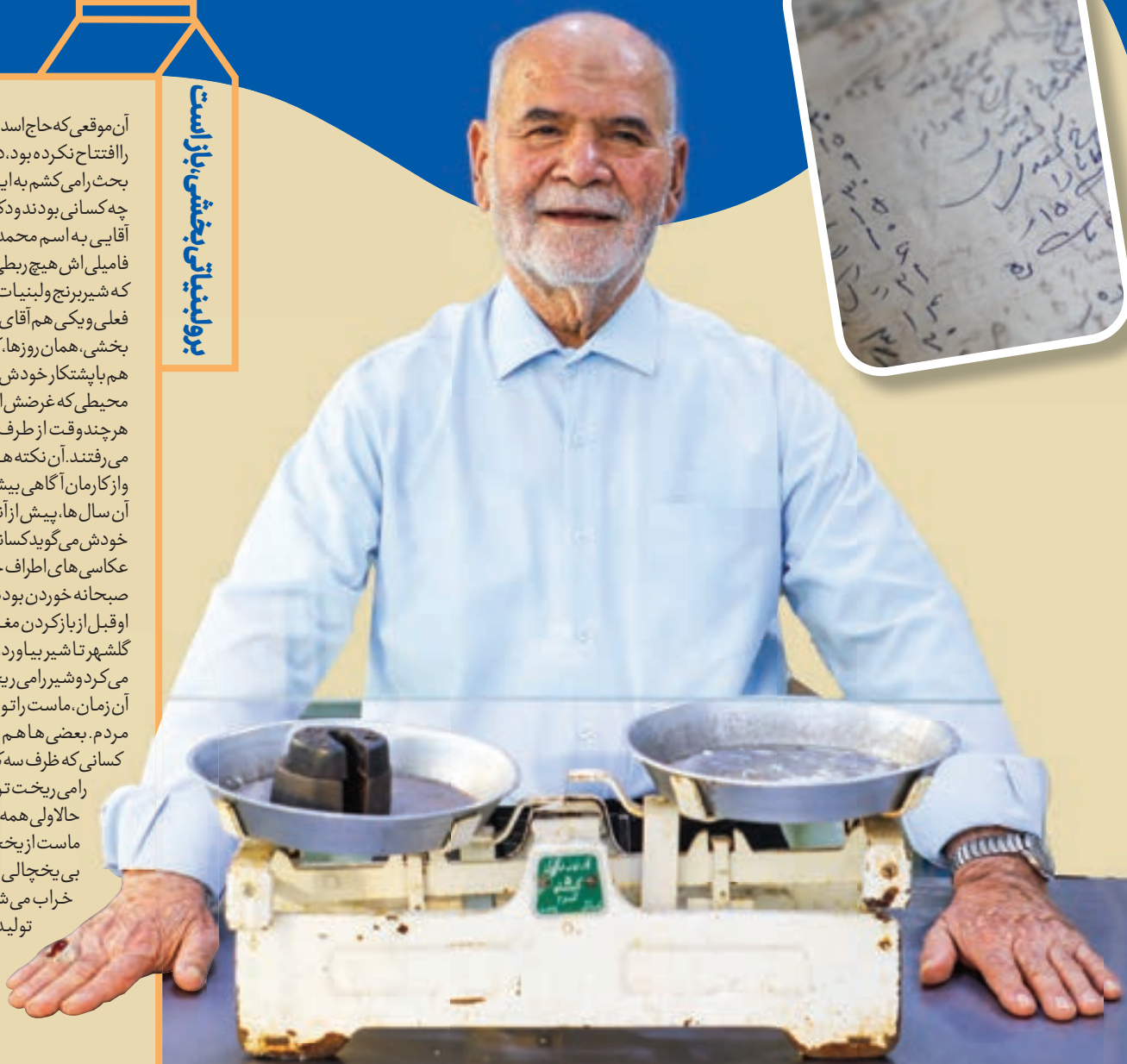
آن موقعی که حاج اسدا... هنوز به طور مستقل، در محله ایثار لبنیاتی اش را افتتاح نکرده بود، دوسه نفر در شهر توی این فقره پر آوازه بودند. بحث را می کشم به این سمت که لبنیاتی های مشهور اواسط دهه ۴۰ چه کسانی بودند و دکانشان کجای شهر بود: «پشت باغ رضوان یک آقای به اسم محمد علی رضوانی ماست بندی داشت که از قضا فامیلی اش هیچ ربطی به باغ رضوان نداشت. یک حاج کاظم هم بود که شیر برنج و لبنیات می فروخت توی کوچه ارگ روبه روی دارایی فعلی و یکی هم آقای میر بود توی کوچه آقای خامنه ای فعلی.»

بخشی، همان روزها، کارش را وسعت داد. به گفته خودش، نرم نرمک هم با پشتکار خودش و هم کمک بهداشت، نه فقط بهداشت فردی و محیطی که غرضش از بهداشت، مأموران بهداشت است. اومی گوید: هر چند وقت از طرف بهداشت می آمدند و نکته هایی می گفتند و می رفتند. آن نکته ها باعث می شد مادر ریز کمتری داشته باشیم و از کارمان آگاهی بیشتری پیدا کنیم.

آن سال ها، پیش از آنکه آفتاب سربزند، حاج اسدا... بیدار می شد. خودش می گوید کسانی که تادیر وقت پای مغازه هایشان می ماندند یا عکاسی های اطراف حرم، می دانستند که صبح به زائرهایی که دنبال صبحانه خوردن بودند باید بگویند: «برو لبنیاتی بخشی، باز است.»

او قبل از باز کردن مغازه، با موتور گازی اش می رفت روح آباد، پشت گلشهر تا شیر بیاورد. باید قبل از طلوع برمی گشت، مغازه اش را باز می کرد و شیر را می ریخت توی دیگ و شروع می کرد به کار بخشی آن زمان، ماست را توی ظرف های سفالی پنج سیری می داد دست مردم. بعضی ها هم توی ظرف خودشان ماست می بردند. برای کسانی که ظرف سه کیلویی می خواستند هم به اصطلاح ماستشان را می ریخت توی تغارچه.

حالا ولی همه چیز عوض شده و با اشاره مشتری وبی معطلی، ماست از یخچال می رسد دست مشتری. اما او در آن دوران بی یخچالی و کم برقی با ماده ای مثل شیر که خیلی زود خراب می شود، چه می کرد؟ باید همان روز همه آنچه را تولید می کرد، می فروخت، وگرنه همه چیز فاسد می شد. برای همین دوغ هایی را که می ماند، می ریخت توی دبه و می رفت دم گارژها و کاروان سراها و هر لیوانش را یک قران ده شاهی به مسافرها و زائرهایی فروخت.

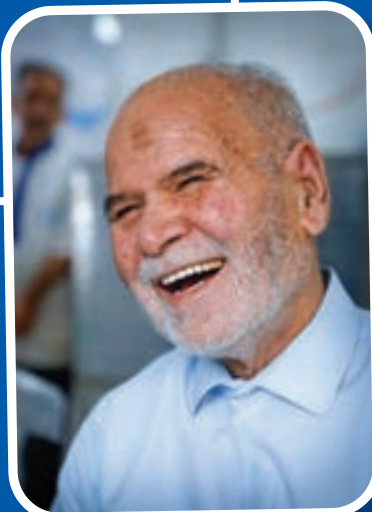


آن زمان همه نسیمه بودند

کم کم که دیگر همه صاحب برق شدند و گاز و آب و... آن ها توانستند به فعالیت هایشان انسجام بدهند. تکلیف کار مشخص شده بود و لبنیات بخشی برای خودش اسم و رسمی پیدا کرده بود. حالا از آن دوره ای که حاج اسدا... خودش شیر می آورد یا شیرها را با اسب و الاغ برایش می آوردند. گذشته بود. اما همچنان ناچار بودند تا سال ها پادست، شیر راتوی دیگ ها شور بدهند که کار پز حمت و خسته کننده ای بود ولی از اواسط دهه ۸۰ دیگ هایی آمد که اتوماتیک این کار را می کردند.

حاج اسدا... می گوید: پنجاه شصت کیلو ماستی که درست می کردیم، دوسه ساعت وقت می برد ولی الان دویست سیصد کیلو ماست راتوی یک ربع با همین دیگ هادرست می کنیم. بحث گر گرفته است که یکی از کارکنان مغازه، حساب دفتری کهنه و قدیمی حاجی را درمی آورد و نشانمان می دهد. دوده گرفته و کدر شده است اما همه چیزش خواناست و دقیق. خودش می گوید: آن وقت هادرست بیشتر نسیمه بر بودند و ماهم نسیمه می دادیم و این اتفاق عادی بود. ولی الان بار که برای مامی آید، هنوز توی ماشین است، می گویند کارت بکش! البته من نه چک دارم و نه سفته به کسی داده ام. کلان نقد کار می کنم.

وسط حرف هایش هر چند دقیقه یک بار روی دو موضوع تأکید می کند: بهداشت و برخورد خوب با مردم. بعد می گوید: فروش ماست و لبنیات این سال هایشتر شده است؛ چون ملت خیلی علاقه ای به ماست کارخانه ای ندارند و سنتی اش را بیشتر می پسندند؛ زیرا هم ارزان تر است و هم طعم بهتری دارد.



شفافیت لبنی

موتور خاطره های بخشی روشن شده است، چون پشت بندش می رود سراغ خاطره ای در آن سال های سخت شروع کار و برپایمان تعریفش می کند: یک شب زمستان بود در اوایل دهه ۵۰. سرما بود و سوز می آمد. دبه را بیستم پشت

موتور تا بروم حسن آباد شیر بگیرم. جاده خلوت بود. وقتی رسیدم، گاودار گفت: «الآن ساعت دوونیم شب است مؤمن!». موقع برگشت یک قصابی باز بود. نگه داشتیم که نفسی تازه کنیم. قصاب از من پرسید: «از صبح فردی هم آمده؟» منظورش ماشین و موتور بود. گفتم: «از صبح نه کسی از این ور آمده و نه از آن ور رد شده». یعنی هیچ کس جز من آنجا نبود. منم سروته کردم و برگشتم خانه تا طلوع آفتاب. یعنی چند ساعت زودتر از موعد همیشه رفته بوده شیر بیاورد و تمام مغزش فقط به کار فکر می کرده و شیر و ماست و کره و سرشیر. او این جور روزهایی را زیاد به یاد دارد. روزهایی که برای چرخاندن یک دکان لبنیاتی باید با شب و برف و تنهایی می ساخت.

حاج اسدا... از سال ۱۳۴۸ که زمین مهریه همسرش را فروخت تا این مغازه را بخرد، همیشه پای کار ایستاده است. می گوید: همه چیز از صداقت عمل شروع می شود. کره را باید درست بگیر. ماست را باید تمیز و گرم و درست جابیندازی. همه اش راه دارد. تقلب برکت نمی آورد. لبنیاتی بخشی حالا شبیه مغازه های معمولی نیست. شفاف و شیشه ای است. آدم های توانمند تمام روند تولید را ببینند. نه بالاخانه دارد، نه انبار پنهان، همه چیز پیش چشم مردم است. حتی پنکه سقفی که از زمان تأسیس مغازه سر جایش مانده.

از او می پرسیم آیا باقی بچه ها هم به این کار علاقه دارند یا هر کسی رفته پی کار و علاقه خودش. توضیح می دهد که شش پسر دارد. یکی مکانیک است، یکی خادم حرم، یکی روبه روی مغازه اش مغازه دارد و باقی بچه ها هم به او در کار و کاسبی اش کمک می کنند. حاج اسدا... از همان روزهای قبل و بعد انقلاب، مانند باقی مردم، توی فعالیت های اعتراضی هم مشارکت می کرده است. به قول خودش: «اسم را همپایی که می آمد، می گفتیم بسم!...! برویم».

لبنیات پدر و مادر تیم هاست

دنبال این هستیم که بفهمیم جنس کارش با بقیه متفاوت است یا نه. توضیح می دهد که ماست فروشی زیاد است، ولی کسی که خودش هم ماست و کره و دوغ تولید کند و هم بفروشد، کم پیدا می شود.

حاج اسدا... می گوید: ما خودمان تولید کردیم، خودمان هم فروختیم. کار سختی است. ولی می دانی: تهش نان و ماست گرسنگی را از آدم می گیرد. خیلی هم گران نیست.

این جمله آخرش را به یاد کسی می گوید که با همین نان و ماست زندگی اش را می چرخاند. بخشی از خانواده هایی می گوید که همین حالا هم گاهی فقط با نان و ماست زندگی می کنند. او از کسی یاد می کند که از خودش آن تخم مرغ ترک خورده می خرید و با ماست می برد برای اهل خانه: «همان آقا! الان بچه هایش برای خودش آن کسی شده اند. با همین نان و ماست». و آخرش یک جمله طلایی دارد. چیزی که در ذهن آدم می ماند: «لبنیات پدر و مادر تیم هاست. چون بایک سطل ماست، یک لقمه نان، می توانی شب را سیر بخوابی».

بعد روبه من می گوید: شما همین امشب امتحان کن. به جای اینکه روی تخت بخوابی، روی زمین بخواب. چه اتفاقی می افتد؟ هیچی. از این دست توقعات خیلی زیاد شده است که با حذفشان، هیچ اتفاقی در زندگی آدم نمی افتد. ماسرمایه ای جزئی داشتیم. دم و دستگاه خاصی نداشتیم، جز یک چراغ ساده. آخرش یک یخچال کوچک گرفتیم. شاگردی هم نداشتیم. من بودم و پدرم و بعد بچه ها کم آمدند. مثلاً این پنکه مال همان زمان است. می گفتند او! این مغازه پنکه سقفی هم دارد، بس که داشتنش چیز عجیبی بود.

حالا همان مغازه سه در چهار به دو مغازه نسبتاً بزرگ نبش علیمردانی ۷ تبدیل شده است. کارشان وسعت پیدا کرد و حالا پسران جای پدر را گرفته اند و فقط حاج اسدا... هر روز چند ساعتی راتوی مغازه می نشیند و حتماً از دیدن پسرانش کیف می کند. او حالا به جز اینکه منبع کلسیم محله است، بخش جدایی ناپذیر هویت محله ایثار است؛ چون هنوز از صبح زود در دکانشان باز است و هنوز هم مردم می توانند همه آنچه را تولید می کنند، از پشت شیشه مغازه شان تماشا کنند.

قاسم عبداللهی شکیب با تخلیه روزانه ۳۰۰ کیسه آرد ۴۰ کیلویی، واسطه پخت نان در منطقه است

تنورهای شهر به بازوی تو گرم است

۳



راه تجربه

شغل، آرد رسانی به نانوائی‌های مشهد را انجام می‌دهند. من هم که مستأجر بودم، توان مالی برای بیمه خویش فرما نداشتم. جوان بودم و به آینده و روزهای پابه‌سن گذاشتن، فکر نمی‌کردم. حالا با این سن و سال که نمی‌توانم شغلم را عوض کنم. می‌شود؟

دستمزدی که برای جابه‌جا کردن هر کیسه آرد می‌گیرد، ۲ هزار تومان است. نرخ، مربوط به پارسال است و با وجود ورود به پنجمین ماه سال، هنوز از افزایش حقوق، خبری نیست. در هر ده روز، سه روز بیکار است و باید امیدوار باشد که در هفت روز باقی‌مانده، بیماری به سراغش نیاید و گرنه از کار و حقوق، خبری نیست. نه اینکه درد دست و کمر و مچ پاها، آزارش ندهد اما ترجیح می‌دهد به سراغ دکتر نرود. آن هم با توصیه‌هایی مثل «بار سنگین برندار» که امکانش را ندارد.

قاسم در میانه سختی کار و دشواری‌های معیشتی، با تلخی ناسپاسی برخی شهروندان منطقه نیز باید کنار بیاید. وقتی او را با کیسه‌های آرد روی دوش می‌بینند و طعنه می‌زنند که «معتاد است؛ حتما چیزی زده و سنگینی این کیسه‌ها را متوجه نیست!»

او پایبند است به عهد نانوشته‌ای که با امامزاده یحیی^(ع) دارد؛ اینکه هیچ‌کدام از این سختی‌ها و کنایه‌ها او را به راه‌های ناصواب برای به دست آوردن پول، سوق ندهد. دلگرم است به مهربانی مردم منطقه که با دیدن خستگی‌هایش، انگار ارزش نان را بیشتر از قبل درک می‌کنند و قدرشناسانه می‌گویند: خداقوت پهلوان!

علی صائمی، راننده کامیون حمل آرد:

سختی کار او را درک می‌کنم

سه سال قاسم است را می‌شناسم. همه ویژگی‌های خوب برای همکاری را دارد. حلال خوراست، اهل دود و دم نیست، تمیز است و وقت شناس. توی کار ما وقت شناسی و سرعت عمل خیلی مهم است. سختی کار او را درک می‌کنم؛ چون خودم چند سال همین کار را انجام می‌دادم. کم‌درد و پادرد، عوارضی است که حتماً سراغت می‌آید و نمی‌ارزده این حقوق و حتی بیشتر از آن، هر چند که دیگر، گرفتار و آلوده‌اش شده ایم.



زمان شروع شد و به احترام این عنایت، هرگز جز نان حلال سر سفره نبردم؛ هر چند که به دست آوردنش طاقت فرسا باشد؛ چه در نوجوانی و جوانی که چوپانی و کشاورزی می‌کردم، چه در این ۲۲ سال که با شغل سخت، کم حقوق و بی‌مزایای تخلیه کیسه‌های آرد، روزی خانواده پنج نفره‌ام را جور می‌کنم.

خداقوت پهلوان!

اوایل که با معرفی یکی از آشنایان به یک کارخانه آرد در چهارراه ابوطالب وارد شده بود. شرایط به سختی این روزها نبود. بیمه داشت و مزایای قانونی. کارخانه که تعطیل شد، به پیشنهاد راننده خودروهایی حمل آرد، در قسمت تخلیه کیسه‌ها کارش را شروع کرد؛ «دیگر خبری از بیمه نبود، نه برای من و نه برای بیست و چند نفری که در همین

فرزانه شهامت اهالی محله فاطمیه که حوالی ۸ صبح برای خرید نان تازه به نانوائی بربری پز خیابان شهید ابراهیمی آمده‌اند، قاسم عبداللهی شکیب را نمی‌شناسند؛ کامل مردی چهل و هشت ساله، بالباس‌هایی سپید رنگ و مملو از آرد که هر ده روز یک بار، سوار بر خودرو خاور، سروکله‌اش پیدا می‌شود تا با کمک همکارش، سهمیه ۴ هزار کیلویی آرد این نانوائی را تخلیه کند و تحویل دهد. هر چند این شغل با تمام خستگی‌ها و عوارض جسمی، برایش نان چندانی ندارد، تلاش‌های او، یکی از حلقه‌های ناپیدا در زنجیره‌ای است که به نان‌آوری منظم و بی‌وقفه نانوائی‌های منطقه ۳ و ۴ منجر می‌شود.

پله‌های نفس‌گیر

سرعت تخلیه کیسه‌های چهل کیلوگرمی آرد از خودرو خاور تا داخل نانوائی، زیاد است. قاسم باید هر چه زودتر کار را تمام کند و سراغ دیگر نانوائی‌هایی برود که چشم انتظار سهمیه‌شان هستند. پیش از آنکه موجودی انبار نانوائی‌ها از آرد، تهی شود و مردم، با دست‌های خالی از نان به خانه برگردند. در این شرایط، مجالی برای گفت‌وگو با قاسم نیست و به عذرخواهی توأم با لب‌خند او که نفس زنان و عرق ریزان به زبان می‌آورد، بسنده می‌کنیم.

او کیسه‌ها را دوتا دوتا، با کمک همکارش روی دوش می‌گذارد. با گام‌های سنگین تا داخل نانوائی حمل می‌کند و در فضایی که به انبار کیسه‌های آرد اختصاص یافته است، روی هم می‌چیند. این نانوائی، نخستین مقصد او طی امروز است و باید تا حوالی ساعت ۱۴، سهمیه دوتا نانوائی دیگر را هم تحویل دهد. ارتفاع بیشتر نانوائی‌ها، چند پله بالاتر یا پایین‌تر از سطح زمین است و همین جزئیات برای او که در هر روز کاری، باید دست‌کم سیصد کیسه آرد را به دوش بگیرد و جابه‌جا کند، رنج مضاعفی دارد.

به دنبال نان حلال

بالاخره تمام شد. سهمیه ۹۵ کیسه‌ای آرد آخرین نانوائی لواش پز در محله شهید قربانی هم تخلیه شده است و حالا می‌توان با کارگر بدون بیمه‌ای که ۲۲ سال آژگار، به آرد رسانی به نانوائی‌های منطقه مشغول است، چند کلمه‌ای صحبت کرد. روستا زادماهی اهل قازقان است. حوالی میامی و دل‌داده و شفا یافته امامزاده یحیی^(ع) تا آخر عمر فراموش نمی‌کند روزهای نوجوانی‌اش را. وقتی که شانزده ساله بود و یک رتیل‌گریزی، او را تا آستانه مرگ کشاند، طوری که اطرافیان برای آخرین دیدار به ملاقاتش می‌آمدند و با آن چهره‌های اندوهگین به قاسم که بین مرگ و زندگی دست و پا می‌زد، حس خدا حافظی با دنیا را تلقین می‌کردند؛ «پدرم خدا بیامرز، یک چوپان ساده دل و اهل حلال و حرام بود که دست آخر، به خاطر مقاومتی که در برابر دزددهای گله‌اش نشان داد، به قتل رسید. مریضی‌ام که شدت گرفت و امید مان از دکترها که قطع شد، من را که رمقی برای حرکت نداشتم، به سختی به امامزاده یحیی^(ع) برد و دخیل بست. از فردای آن روز، روند بهبودی معجزه‌آسای من شروع شد.»

تعریف می‌کند که چند ماه بوده که از شدت بی‌حالی با کمک چند متکا می‌توانسته توی رختخواب بنشیند و با آبمیوه زنده بوده است. بعد از توسل به امامزاده، به یک باره، خودش بی‌کمک دیگران توانسته بنشیند و تقاضای غذا کرده است! می‌گوید: ارادت قلبی‌ام به سید یحیی^(ع) و اهل بیت^(ع) از آن

قاسم دلگرم است به مهربانی مردم منطقه که با دیدن فستگی‌هایش، انگار ارزش نان را بیشتر از قبل درک می‌کنند و قدرشناسانه می‌گویند: خداقوت پهلوان!

“



پویش مردمی رنگ آمیزی قبور شهدای خواجه ربیع با حضور پرشور نوجوانان و جوانان بسیجی برگزار شد

فرا تر از زیبایی

۳

عیدگاه

محمدرضا فیضی هفته پیش در آرامگاه خواجه ربیع، جایی که سنگ های مزار شهدا گواهی می دهند بر سال های خون و حماسه، نوجوانان و جوانانی حاضر شدند تا با قلم مو، نام شهدا را بر سنگ مزارشان جلوه دهند. پویشی که تنها هدفش زیبا کردن سنگ ها نبود، بلکه جانی تازه دمیدن در فرهنگ ایثار بود.

● طرحی برای پاسداشت شهدا

هفته پیش آرامگاه خواجه ربیع، صحنه یکی از زیباترین جلوه های کار جمعی و فرهنگ سازی بود. کانون شهدای جبهه مقاومت و دفاع مقدس به مدیریت فرزاد پورفائز، پویش مردمی رنگ آمیزی قبور شهدا را برگزار کرد و نزدیک به صد نفر از بسیجیان دانش آموز از نواحی مختلف، به ویژه ناحیه پاسروناحیه میثم در این برنامه شرکت کردند.

این پویش که با مشارکت پایگاه های فعال بسیج مساجد و دانش آموزی روبه روشد، با هدف احیای جلوه های بصری مزار شهدا و زنده نگه داشتن یاد ایثارگری ها انجام شد. پورفائز می گوید: وقتی دیدیم بعضی از سنگ مزارها رنگ و جلای اولیه شان را از دست داده اند، احساس کردیم وظیفه ماست که دستی به سر و روی این قبور بکشیم؛ نه فقط به خاطر ظاهرش، بلکه برای حرمت خون پاکشان.

● ادامه دار بودن طرح

به گفته پورفائز در اجرای این پویش، متولیان آرامگاه خواجه ربیع نقش مهمی داشتند؛ آن ها زیرساخت های لازم برای اجرای کار از جمله تهیه رنگ، قلم مو و مواد اولیه را فراهم کردند. هم زمان نواحی بسیج نیز مسئولیت پذیری و پشتیبانی اجرایی را بر عهده گرفتند تا کار به شکل منظمی جلو برود.

مدیر کانون شهدای جبهه مقاومت و دفاع مقدس تأکید می کند این برنامه، آغازی برای مجموعه ای از اقدامات فرهنگی مشابه است؛ «این کارها فرا تر از زیباسازی است؛ ما داریم یک فرهنگ را زنده نگه می داریم. معتقدیم نوجوانی که پای سنگ قبر شهید

با دست خودش رنگ می زند، تا مدت ها نام آن شهید را از یاد نخواهد برد.»

به گفته برگزارکنندگان، برنامه های بعدی این پویش در قالب اردوهای جهادی و فرهنگی ادامه خواهد یافت، زیرا نوجوانان خودشان پیگیر ادامه مسیر شده اند.

● نوجوانانی با دل های رنگی

سمیرا قلی خانی، از بسیجیان پایگاه بنت الهدی در جاده سیمان، روایت می کند: وقتی بچه های پایگاه برای زیارت قبور آمده بودند، دیدند که رنگ سنگ ها رفته است و دیگر جلوه سابق را ندارد. وقتی پیشنهاد رنگ آمیزی داده شد، همه استقبال کردند. قلی خانی همچنین می گوید که حضور مردم و خانواده شهدا در محل، به آن ها روحیه داد؛ «در حاشیه این طرح بسیاری از شهروندان وقتی ما را مشغول رنگ آمیزی می دیدند، کارمان را تحسین می کردند و برخی از خانواده ها هم می خواستند خودشان با دست خود، نام شهیدشان را رنگ کنند. آن صحنه ها واقعا اثرگذار بود.»

او همچنین از تغییر نظر همسر یکی از خانم های بسیجی یاد می کند که ابتدا مخالف حضور در پویش بود اما با دیدن فضا، نه تنها همراه شد، بلکه گفت: در برنامه های بعدی جهادی، خودم و خانواده ام شرکت می کنیم.



یک پیشنهاد دوستانه، بانی ورود قهرمان رزمی کار به دنیای ورزش شد

۱۸ سالگی برای آغاز ورزش حرفه ای دیر نیست



نیست. باتلاش خیلی زیاد و پیوسته، تا الان این را ثابت کرده ام. درباره درک نشدن علاقه ام هم با این قضیه کنار آمده ام.

● با این حساب از حمایت و تشویق برای تلاش ها و موفقیت های هم خبری نیست. با چه انگیزه ای این رشته دشوار را ادامه می دهی؟

من این رشته را به خاطر دل خودم ادامه می دهم. دلم نمی خواهد وقتی به عقب نگاه می کنم به خودم بگویم جازدی. مشوق اصلی ام استادم است که از عملکردم راضی است و پیشرفتم را در یک و نیم سال اخیر، مدیونش هستم.

● کدام ویژگی هنرهای رزمی تو را تا این حد علاقه مند کرده است؟ سخت بودنش برای لذت بخش است؛ تمرین

فرزانه شهامت نتیجه کنکور ۱۴۰۱ برای اسماقنبری، شهروند محله شهید قربانی رضایت بخش نبود. در این شرایط، پیشنهاد یکی از دوستانش برای شرکت در کلاس ورزش تاپستانی، گزینه خوبی بود برای رفع خستگی و شاید هم یک جور وقت گذرانی سالم. وقتی برای اولین بار در کلاس کیک بوکسینگ شرکت کرد، شنناختش از این رشته و دیگر هنرهای رزمی، هیچ بود. او حتی تصویرش را هم نمی کرد آن قدر شیفته این رشته شد که کسب مدال در مسابقات جهانی به بزرگ ترین رؤیای ورزشی اش تبدیل شود. کسب مدال های طلا در مسابقات کشوری کیک بوکسینگ و نیز کاراته، می گوید که تا تبدیل این رؤیا به خاطره، راهی نمانده است.

● سن ورودت به دنیای ورزش چیست؟ خیلی ها گفتند دیر است. بعضی ها هم گفتند و هنوز هم می گویند که دختر را چه به رشته های رزمی! اطرافیانم متوجه سختی های این رشته نیستند و تصورشان این است تمرین های نفس گیری که انجام می دهم، چیزی در حد تفریح و خوش گذرانی است.

● کسی از خانواده، دوستان و آشنایان، اهل ورزش رزمی هست؟ هیچ کس. در کل، ورزش در محیطی که من در آن زندگی می کنم، اولویت ندارد و همه به دنبال کار و پول هستند.

● واکنشت به این اظهار نظرها چیست؟ به این صحبت ها توجه نمی کنم. به نظر من هجده سالگی برای شروع ورزش حرفه ای دیر

تکنیک ها، حرکات بدن سازی، نرمش های هوازی و... همین سختی ها باعث شده است خیلی ها چند ماه پیشتر دوام نیاورند و این رشته را رها کنند؛ مثل دوستم که باهم شروع کرده بودیم.

● چند روز در هفته و کجا تمرین می کنی؟

تمریناتم شش روز در هفته، صبح ها در ساعت ۶ در بوستان بهشت یا ملت زیر نظر استاد حسینیان است که چندین دوره مقام قهرمانی در سطح آسیا و جهان را کسب کرده است. عصرها بعد از کار و استراحت مختصر، دوباره در خانه یا پارک تمرین می کنم.

● احکام و مدال های قهرمانی ات، مربوط به دو رشته است؛ کیک بوکسینگ و کاراته.

بله، زیر نظر استادم هر دو رشته را باهم ادامه می دهم. کمر بند مشکی دارم و در هر دو تایشان طلای کشوری را به دست آورده ام. یکی مربوط به پارسال است، دیگری اردیبهشت امسال.

● گفتی سر کار می روی. به چه حرفه ای مشغول هستی؟ بعد از تمرین های ورزشی، ساعت ۸ می روم به یک کارگاه خیاطی در محله شهید قربانی و تا ساعت ۱۴، به عنوان راسته دوز کار می کنم.

● همکارانت خبر دارند که رزمی کار و قهرمان کشوری هستی؟

فضای محیط و درک نشدن هنرهای رزمی باعث شده است به کسی چیزی نگویم. فکر می کنند که این رشته آینده ندارد.

● به نظر خودت آینده دارد؟

معلوم است که دارد. فعلا دغدغه ام ورزش قهرمانی است. امیدوارم در رقابت های آسیایی که احتمالا تا پایان سال برگزار می شود و در مسابقات انتخابی اش، رتبه اول را به دست آوردم، بتوانم شرکت کنم و با به دست آوردن افتخار، در آینده به عرصه مربیگری هم وارد شوم.





برای پیوستن به کانال شهرا محلّه منطقه ۳ و ۴ در تلگرام اسکن کنید



طلاب، گلشور، ایثار، تلگرد، وحید، فجر، رده، پنجتن، شهید قربانی
التمور، کوی مهدی

محلات منطقه‌ها

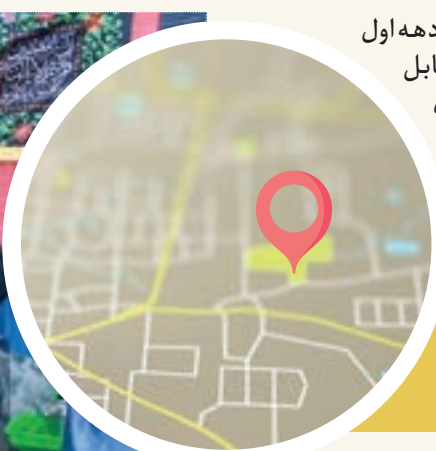
راه آهن، فاطمیه، گاز، مسلم، دروی، سپس آباد، طبرسی شمالی، عباس آباد
رسالت، خیرآباد، بهمن، خواجه ربیع، مهر مادر، بلال، قرقی، مهرگان



صبح جمعه، نوجوانان و جوانان محلّه شهید قربانی همراه با پیشکسوتان محلّه ایثار، به قله ۱۴۷۷ متری معجونی صعود کردند.
آرمان شکیبی، محلّه شهید قربانی



دختران هیئت ریحانه الحسین^(ع) از دهه اول محرم تا پایان ماه صفر با برپایی موبکی مقابل زینبیه واقع در خیابان کشمیری ۳، از محبان ابا عدا...^(ع) پذیرایی می‌کنند.
طیبه قهرمان، شهروند محلّه قرقی



محلّه به روایت شما



تشکل مردمی خادمان الشهدا پنجشنبه‌های هر هفته، یک ایستگاه صلواتی در جوار گلزار شهید گمنام بوستان ارم برپا و از زائران این شهید پذیرایی می‌کند.
آرین اسماعیل زاده، محلّه پنجتن



این تصویر حدفاصل کوچه شهید شاهی ۱۳ و ۱۵ است. بهتر است انحراف جوی ابتدای خیابان اصلاح و عرض معبر بیشتر شود.
سید علی حسینی ساجد



شهرداری سطح کال دروی را کانال کشی کرده که کار خوبی بوده، اما کانال تا انتها ادامه نیافته و مقابل آپارتمان ما باعث تجمع آب و ایجاد بوی نامطبوع شده است.
خلیل محمدپور، ساکن کوچه بلال ۴۶